نقد نظر
شماره نهم
آبان ۱۴۰۵
۳۰

تبیین انتقادی گذار از عینیت به مکان در پرتو مواجهه*

رقیه آقاجانی خنکدار

گروه معماری منظر، دانشکدهٔ معماری، دانشکدگان هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ایران

چکیده

با وجود گسترش رویکردهای مکان‌محور در معماری و شهرسازی، هنوز تبیین منسجمی از چگونگی گذار از فضای عینی به مکان زیسته وجود ندارد. مقاله با رویکردی انتقادی و فلسفی، سیر تحول مفهوم عینیت را از تلقی کالبدی و کمّی تا صورت‌بندی‌های بین‌الاذهانی، اجتماعی و بدنمند بررسی و نقد می‌کند. استدلال مقاله نشان می‌دهد که عینیت، در گسترده‌ترین صورت خود، شرط لازم شناخت فضاست، اما شرط کافی برای تحقق مکان نیست؛ زیرا همچنان در منطق شناخت فاصله‌مند باقی می‌ماند. در مقابل، با تکیه بر مفهوم «مواجهه»، گذار از فضا به مکان به‌عنوان گسستی مقوله‌ای در نوع نسبت انسان با محیط تبیین می‌شود؛ گسستی که در آن انسان از جایگاه ناظر بیرونی به مشارکت‌کننده‌ای حاضر در محیط تبدیل می‌شود. بر این اساس، هرم «جا-فضا-مکان» به‌عنوان چارچوبی تحلیلی بازخوانی می‌شود که «جا» را بازمانده عینیت کلاسیک، «فضا» را عینیت بسط‌یافته و «مکان» را نقطه وقوع مواجهه می‌داند. این چارچوب در برابر رویکردهای رقیب و در دو نمونهٔ کاربردیِ خطای فضامحوری در برنامه‌ریزی و خطای تاریخی‌گرایی در مرمت بررسی می‌شود. یافتهٔ اصلی مقاله آن است که گذار از فضا به مکان نه از طریق انباشت داده‌های عینی، بلکه از طریق تغییر در نوع رابطه انسان و محیط، ادراک فضا و شناخت روابط شکل‌دهنده آن، امکان‌پذیر است.

واژگان کلیدی: عینیت، مکان، فضا، مواجهه، هرم جا-فضا-مکان

* ایدهٔ اولیهٔ این مقاله در جزوهٔ درسی نگارنده برای جلسهٔ دوم کلاس سمینار تخصصی ۲ (استاد: دکتر سید امیر منصوری) صورت‌بندی شده و در این‌جا با بسط نظری، نقد نظام‌مند، افزودن روش پژوهش و موضع‌گیری در برابر ادبیات موجود، به مقاله‌ای مستقل تبدیل شده است.

DOI: 10.22034/jcr.1.1.4.2.9.5
Email: roghaye.aghajani@ut.ac.ir
نشریه مکتب نقدنظر، ۲ (۹): ۳۹ - ۳۰ تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۶/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۱۰ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۸/۱۰

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-12]
[DOI: 10.22034/jcr.1.1.4.2.9.5]

نقد نظر
شماره نهم
آبان ۱۴۰۵
۳۱

چرا شناخت عینی از فضا، حتی با گسترش آن به ابعاد تاریخی، اجتماعی و تجربی، برای تحقق مکان کافی نیست؟ محدودیت بنیادین مفهوم عینیت در تبیین مکان کجاست و مفهوم «مواجهه» چه جایگاهی در رفع این کاستی دارد؟ بر این اساس، نسبت میان «جا، فضا و مکان» و پیامدهای این تمایز در رویکردهای معماری، برنامه‌ریزی و بازآفرینی مکان‌محور چیست؟

مقدمه

مفهوم «مکان» در دهه‌های اخیر به یکی از پارادایم‌های غالب در معماری، شهرسازی و مطالعات منظر تبدیل شده، اما همچنان دربارهٔ چیستی مکان و چگونگی شکل‌گیری آن از دل فضا اجماع نظری وجود ندارد؛ مرورهای نظام‌مند اخیر نیز همین پراکندگی را تأیید می‌کنند.

ریشهٔ این ابهام را باید در مفهوم «عینیت» جست‌وجو کرد؛ مفهومی که در تلقی کلاسیک به وجود مستقل و قابل‌سنجش پدیده‌ها از ذهن انسان فروکاسته می‌شد (Locke, 1975) و همین تقلیل در سطح حرفه نیز بازتاب یافته است: رشته‌های متولی مکان اغلب آن را به کالبد و وجه فیزیکی صرف خلاصه کرده‌اند.

پرسش محوری مقاله چنین است: چرا شناخت عینی از فضا، هرقدر گسترده، به‌تنهایی آن را به مکان بدل نمی‌کند، و چه چیزی این کاستی را جبران می‌کند؟ پاسخ مقاله آن است که عینیت شرط لازم شناخت فضاست، اما شرط کافی برای فهم مکان نیست؛ آنچه این شکاف را پر می‌کند، مواجهه است؛ تجربه‌ای بدن‌مند و بی‌واسطه که در آن انسان نه ناظری بیرونی، بلکه مشارکت‌کننده‌ای در معناپردازی محیط است.

برای دفاع از ادعای نوآوری، مقاله در برابر سه سنت نظری موضع می‌گیرد: ریلف (Relph, 2023) پیشگام تمایز مکان اصیل/بی‌مکانی بود اما به‌طور نظام‌مند با سیر تاریخی عینیت (از دکارت تا سرل) درگیر نشده است؛ مالپاس (Malpas, 2018) بر کانت و هایدگر تکیه دارد اما مفهوم مواجههٔ لویناسی در چارچوب او غایب است؛ و اگنیو (Agnew, 1987) گذار میان مؤلفه‌های مکان را تجمیع لایه‌ای می‌داند، نه گسست مقوله‌ای، نقطه‌ای که این مقاله به چالش می‌کشد. نوآوری مقاله در تلفیق دو عنصر است: نقد نظام‌مند سیر تاریخی عینیت به‌عنوان مسیری واحد، و معرفی مواجههٔ لویناسی (Levinas, 1969) به‌عنوان گسست مقوله‌ای؛ نه افزودهٔ تدریجی، بر عینیت.

بر این اساس مقاله، چارچوبی سه‌سطحی پیشنهاد می‌دهد: «جا» به‌مثابهٔ بازماندهٔ عینیت کلاسیک، «فضا» به‌مثابهٔ عینیت بسط‌یافته، و «مکان» به‌مثابهٔ نقطهٔ وقوع مواجهه. کارآمدی این چارچوب سرانجام با دو نمونه از خطاهای رایج در عمل معماری و شهرسازی آزموده می‌شود.

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-12]

[DOI: 10.22034/jcr.1.1.4.2.9.5]

بدنهٔ نقد

بدنـه اصلـی مقالـه در پنـج گام، مطابـق بـا تصویـر ۱، پرسـش اساسـی پژوهـش را پـی می‌گیـرد. ابتـدا، سـیر تحـول مفهـوم عینیـت از دکارت تـا سـرل به‌صـورت نقادانـه بررسـی می‌شـود و در پایـان همیـن گام، بـا تکیه بـر «خطـای» رایـل، محدودیـت بنیادیـن عینیـت در تحقـق مـکان تبییـن می‌شـود. در گام بعـد، بـا تکیـه بر هایدگـر و لوینـاس، مفهـوم «مواجهـه» به‌عنـوان گسسـتی مقولـه‌ای از منطـق عینیـت معرفـی می‌شـود. در ادامـه، ایـن تمایـز در بازخوانـی هـرم جا-فضا-مـکان و مقایسـه بـا چارچوب‌هـای رقیـب صورت‌بنـدی شـده و در دو نمونـهٔ کاربـردیِ برنامه‌ریـزی و مرمـت شـهری بررسـی می‌شـود؛ سـپس یافته‌هـا و پیامدهـای آن جمع‌بنـدی می‌شـوند.

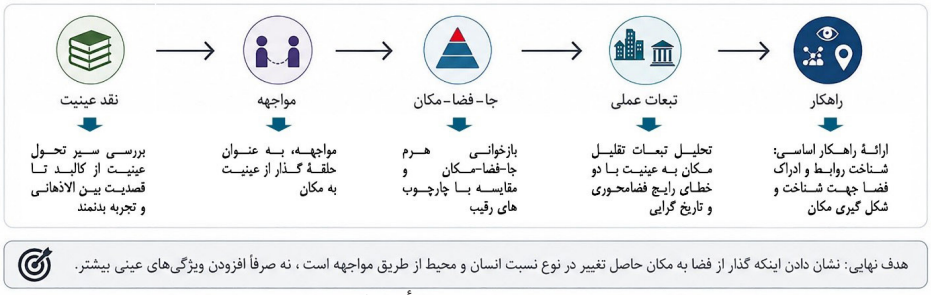

تصویر ۱. چارچوب مفهومی پژوهش در تبیین گذار از عینیت به مکان. مأخذ: نگارنده.

• مرور و نقد نظریه‌های عینیت

بـرای فهـم چرایـی ناکافی‌بـودن عینیـت در تحقـق مـکان، ابتـدا بایـد مسـیر تحـول ایـن مفهـوم در فلسـفه بررسـی شـود. در تلقـی کلاسـیک، عینیـت بـه معنـای وجـود مسـتقل پدیده‌هـا از ذهـن و برخـورداری از ویژگی‌هـای ثابـت و قابل‌اندازه‌گیـری بـود. دکارت بـا تمایـز میـان جوهـر متفکـر و جوهـر جسـمانی و لاک بـا تفکیـک کیفیت‌هـای اولیـه از ثانویـه، شـناخت جهـان مـادی را بـر ویژگی‌هـای هندسـی و ریاضی‌وار اسـتوار کردنـد (Descartes, 1996; Locke, 1975). نقطـه قـوت ایـن رویکـرد، امـکان سـنجش، ثبـت و توافق بین‌الاذهانـی بـر سـر ویژگی‌هایـی ماننـد تراکـم، ترافیـک و کاربـری زمیـن اسـت کـه در برنامه‌ریـزی قابـل اندازه‌گیری‌انـد. امـا، ایـن تلقـی جایـی بـرای رویـداد، معنـای اجتماعـی و تجربـهٔ انسـانی باقـی نمی‌گـذارد و مـکان را بـه کالبـدی تهـی از زندگـی تقلیـل می‌دهـد.

بـا برنتانـو و ماینونـگ، عینیـت از انحصـار وجـود مـادی خارج شـد؛ آگاهـی همـواره معطوف به متعلقی اسـت، حتـی اگـر آن متعلـق خیالـی یـا ناموجـود باشـد (Brentano, 1995; Meinong, 1960). اهمیت این چرخـش در عبـور از عینیـت صرفاً مـادی اسـت؛ بااین‌حـال، همچنـان رابطـهٔ سـوژه و ابـژه چارچـوب اصلـی باقـی می‌مانـد و ایـن پرسـش بی‌پاسـخ اسـت کـه آیـا معطوف‌بـودن آگاهـی بـه یـک متعلـق، بـرای توضیـح تجربـهٔ بدنمنـد انسـان از محیط کافی اسـت.

کانـت ایـن مسـیر را بـا انقـلاب کپرنیکـی دگرگـون کـرد و شـناخت را نـه به اشـیای فی‌نفسـه، بلکه بـه نحوهٔ پدیدارشـدن آن‌هـا در تجربـهٔ انسـانی پیونـد زد (Kant, 1998)؛ امـا سـوژهٔ کانتـی همچنـان صورتـی کلـی، مجـرد و غیربدنمنـد دارد. بنابرایـن، عینیـت اسـتعلایی او، هرچنـد توضیحی عمیق‌تـر از امکان شـناخت فراهم می‌کنـد، بـرای تبییـن تفـاوت میـان فضـای انتزاعـی و مـکان مشـخص و زیسـته کافی نیسـت.

هوسـرل گام دیگـری برداشـت و عینیـت را هـم بـه نحـوهٔ ظهـور پدیده‌هـا در آگاهـی قصـدی و هـم بـه امکان تأییـد بیـن الاذهانـی آن‌هـا پیونـد زد (Husserl, 1931). ایـن صورت‌بنـدی، بُعـد اجتماعـی و مشـترک

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-12]
[DOI: 10.22034/jcr.1.1.4.2.9.5]

عینیت را تقویت می‌کند، اما همچنان این پرسش باقی است که آیا افزودن بین الاذهانی، مسئلهٔ وجودی و زیستهٔ مکان را حل می‌کند یا صرفاً آن را از سطح فردی به سطح اجتماعی منتقل می‌سازد.

شوتز و سرل در ادامه دامنه عینیت را به جهان اجتماعی و نهادی گسترش دادند و نشان دادند واقعیت‌های اجتماعی، با وجود برآمدن از کنش انسان، می‌توانند موضوع شناخت عینی قرار گیرند (Schutz, 1967; Searle, 2010). این گسترش امکان می‌دهد رویداد تاریخی، کاربری و روایت جمعی نیز در قلمرو عینیت قرار گیرند؛ اما در اینجا مرز میان «عینیت بسط‌یافته» و «سازهٔ بین الاذهانی » لغزنده می‌شود. اگر «بازار بودن» یک میدان حاصل اجماع جمعی باشد، دشوار است بتوان آن را همچنان به معنای کلاسیک، مستقل از ناظر دانست.

مرلوپونتی این مسیر را به آستانه‌ای متفاوت می‌رساند؛ او عینیت را در رابطهٔ پویای بدن، ادراک و جهان و در تجربهٔ پیشاتأملی و بدنمند جست‌وجو می‌کند که پیش از تفکیک صریح سوژه و ابژه شکل می‌گیرد (Merleau-Ponty, 1962). این دیدگاه مهم‌ترین گسست در مسیر تحول مفهوم عینیت است، اما دقیقاً از همین‌جا پرسشی بنیادین پدیدار می‌شود: آیا آنچه مرلوپونتی «عینیت» می‌نامد هنوز در قلمرو عینیت قرار دارد، یا در واقع ورود به قلمرو مفهومی دیگری، یعنی تجربهٔ زیسته، است؟ در مجموع، این سیر نشان می‌دهد که عینیت از کالبد و کمیت تا قصدیت، شرایط تجربه، بین الاذهانی، واقعیت اجتماعی و در نهایت بدنمندی گسترش یافته است؛ اما این گسترش یا مرزهای تمایزبخش عینیت را کمرنگ می‌کند یا آن را به قلمرو تجربهٔ زیسته نزدیک می‌سازد. بنابراین، مسئلهٔ مقاله کمبود یا ناکافی‌بودن اطلاعات عینی نیست، بلکه محدودیت خودِ منطق عینیت برای توضیح نوعی از نسبت انسان با محیط است که در آن، انسان صرفاً دربارهٔ فضا نمی‌داند، بلکه آن را زندگی می‌کند.

این محدودیت را می‌توان با مفهوم «خطای مقوله‌ای» رایل دقیق‌تر صورت‌بندی کرد. از نظر او، برخی مسائل با افزودن اطلاعات بیشتر حل نمی‌شوند، زیرا پرسش از ابتدا در مقوله‌ای نادرست طرح شده است؛ مانند جست‌وجوی «خودِ دانشگاه» در کنار ساختمان‌های آن، درحالی‌که دانشگاه نظمی برآمده از رابطهٔ میان اجزای آن است (Ryle, 1949). به همین قیاس، پرسش از اینکه «چه مقدار دادهٔ عینی بیشتر لازم است تا فضا به مکان بدل شود؟» خود مبتنی‌بر خطای مقوله‌ای است؛ زیرا مکان را همچون شیئی با مجموعه‌ای قابل افزایش از ویژگی‌ها در نظر می‌گیرد، درحالی‌که مکان از سنخ رابطه است. بنابراین، گذار از فضا به مکان مستلزم افزودن داده‌ای جدید به عینیت نیست، بلکه مستلزم تغییر در نوع نسبت انسان با محیط است.

این تقلیل مقوله‌ای در سطح تفسیر نیز پیامدهای مشخصی دارد. نخست، مکان به «آرشیو» تبدیل می‌شود؛ یعنی مجموعه‌ای از داده‌ها، اسناد و گزاره‌های قابل‌ثبت، درحالی‌که کیفیت حضور زیسته در حاشیه قرار می‌گیرد. دوم، گذشته جای زمان اکنون را می‌گیرد؛ زیرا هنگامی که تاریخ و رویداد به‌عنوان داده‌های عینی محور تفسیر قرار می‌گیرند، مکان در لایه‌های مستند گذشته منجمد می‌شود. سوم، اعتبار تفسیر به اثبات بیرونی و قابلیت ثبت و تکرارپذیری تقلیل می‌یابد و تجربه‌هایی که به‌طور کامل قابل تبدیل به سند نیستند، از قلمرو تفسیر معتبر کنار گذاشته می‌شوند.

بنابراین، اگر مکان از سنخ ویژگی و داده نیست، بلکه از سنخ رابطه است، گذار از عینیت به مکان نمی‌تواند ادامه‌ای کمّی بر مسیر گسترش عینیت باشد. اینجاست که مفهوم «مواجهه» ضرورت می‌یابد؛ مفهومی که به‌جای پرسش از چیستی محیط، به نحوه حضور انسان در نسبت با آن می‌پردازد.

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-12]
[DOI: 10.22034/jcr.1.1.4.2.9.5]

• مواجهه به‌عنوان پل گذار

اگر مسئله مکان نه کمبود داده‌های عینی، بلکه تفاوت در نوع نسبت انسان با محیط باشد، «مواجهه» می‌تواند مفهوم واسط این گذار باشد. مواجهه صرفاً برخوردی سطحی با محیط نیست، بلکه قرارگرفتن انسان در برابر وجهی از جهان است؛ موقعیتی که فاصلهٔ میان شناسنده و شناخته‌شونده کاهش می‌یابد و انسان از جایگاه ناظر بیرونی خارج می‌شود (Waldenfels, 2022). از دیدگاه هایدگر نیز انسان اساساً «بودن-در-جهان» است و شناخت او از خلال حضور و درگیری با جهان شکل می‌گیرد، نه مشاهده‌ای منفصل (Heidegger, 1962). در اندیشهٔ لویناس، مواجهه با «چهرهٔ دیگری» رابطه‌ای است که دیگری را به موضوع شناخت، طبقه‌بندی یا تملک تقلیل نمی‌دهد؛ بلکه با حضوری یگانه و تقلیل‌ناپذیر، سوژه را با چیزی فراتر از ظرفیت شناخت خود روبه‌رو می‌کند و به مسئولیت فرامی‌خواند (Levinas, 1969). بنابراین، مواجهه را نمی‌توان سطحی عمیق‌تر از شناخت دانست؛ بلکه رابطه‌ای از جنس دیگر است که در آن «دیگری» به مجموعه‌ای از ویژگی‌های قابل احاطه فروکاسته نمی‌شود. بر این اساس، تمایز عینیت و مواجهه را می‌توان در تفاوت میان پرسش از چیستی و نحوهٔ حضور صورت‌بندی کرد.

یک محیط ممکن است از نظر اطلاعاتی برای دو نفر یکسان باشد، اما کیفیت حضور و تجربهٔ آنان متفاوت باشد؛ زیرا ادراک از هم‌نشینی تجربه‌های پیشین، حافظه، هیجان، زمینه فرهنگی و شناخت بدنمند شکل می‌گیرد (Gallagher, 2023). ازاین‌رو، مواجهه صرفاً لایه‌ای کامل‌تر از عینیت نیست، بلکه فرایندی است که انسان از طریق بدن، ادراک و تجربهٔ زیسته به لایه‌های عمیق‌تر معنا دست می‌یابد؛ از همین‌رو، یکی از بنیان‌های فهم مکان و جهان انسانی و در نهایت شرط گذار از فضا به مکان است. عینیت، حتی در صورت بسط‌یافته، در منطق دانستن و توصیف باقی می‌ماند؛ درحالی‌که مواجهه انسان را در رابطه‌ای زیسته با محیط قرار می‌دهد و فضا را به مکان بدل می‌کند. بااین‌حال، مواجهه با «حس مکان» و «اتمسفر» یکسان نیست. حس مکان نزد توآن و اگنیو بیشتر پیامد تجربه‌های انباشته و نسبتاً پایدار است، درحالی‌که مواجهه خودِ رخداد حضور است؛ بنابراین، حس مکان می‌تواند حاصل مواجهه‌های مکرر باشد، اما با آن یکی نیست (Tuan, 1977; Agnew, 1987). اتمسفر نیز نزد بومه بر کیفیت حسی و ادراکی تعامل انسان با عناصر محیطی تأکید دارد، درحالی‌که مواجهه در چارچوب این مقاله، علاوه‌بر جنبهٔ بدنمند، ماهیتی رابطه‌ای و در خوانش لویناسی، اخلاقی دارد (Böhme, 2017).

در نتیجه، مواجهه نه مرحله‌ای افزوده بر عینیت، بلکه تغییر در نوع نسبت انسان و محیط است؛ تغییری که گذار از فضای عینی به مکان زیسته را ممکن می‌کند. بر این اساس، در ادامه «هرم جا-فضا-مکان» نه به‌عنوان سلسله‌مراتب افزایش ویژگی‌ها، بلکه به‌عنوان تمایز میان گسترش تدریجی عینیت از جا به فضا و گسست رابطه‌ای فضا به مکان بازخوانی می‌شود.

گذار از «فضا» به «مکان» حاصل انباشت بیشتر داده‌های عینی، تاریخی، اجتماعی یا کالبدی نیست؛ بلکه مستلزم تغییر در نوع رابطه انسان با محیط است. این تغییر از طریق «مواجهه» رخ می‌دهد؛ جایی که انسان از ناظر بیرونی به مشارکت‌کننده‌ای حاضر در محیط تبدیل می‌شود. بر این اساس، سیاست‌های معماری و شهرسازی باید تجربه زیسته، ادراک، معنا و روابط روزمره مردم را در کنار داده‌های عینی مبنا قرار دهند؛ در غیر این صورت، مکان به ویژگی‌های قابل ثبت تقلیل یافته و زندگی روزمره و رابطه زنده مردم با محیط تضعیف می‌شود.

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-12]
[DOI: 10.22034/jcr.1.1.4.2.9.5]

• از مواجهه به مکان: بازخوانی نقادانهٔ هرم جا–فضا–مکان

دو نتیجهٔ بخش‌های پیشین در اینجا در یک چارچوب واحد صورت‌بندی می‌شوند: از یک سو، مفهوم عینیت از کالبد و کمیت به لایه‌هایی چون تاریخ، رویداد و روابط اجتماعی گسترش یافته، بی‌آنکه لزوماً نوع رابطهٔ انسان با محیط تغییر کند؛ از سوی دیگر، مواجهه مستلزم تغییری در همین رابطه است. ازاین‌رو، هرم «جا-فضا-مکان» (تصویر ۲). به‌عنوان چارچوبی تحلیلی برای تمایز میان گسترش تدریجی عینیت و گسست رابطه‌ای مواجهه پیشنهاد می‌شود.

در این چارچوب، «جا» نقطهٔ آغاز حضور بدن در یک موقعیت فیزیکی و بستری برای ادراک و تجربه است؛ سطحی که عمدتاً از طریق ویژگی‌های کالبدی، هندسی و قابل‌اندازه‌گیری شناخته می‌شود (Başaran, 2024). لوفور، با طرح مفهوم «تولید اجتماعی فضا» نشان می‌دهد که فضا نه یک ظرف خنثی برای استقرار فعالیت‌ها، بلکه محصول تعامل میان ساختارهای مادی، کنش‌های اجتماعی و روابط انسانی است (Lefebvre, 1991)؛ و شوتز با مفهوم «جهان زندگی» تأکید می‌کند که محیط انسانی تنها از اشیای فیزیکی تشکیل نشده، بلکه شبکه‌ای از معانی مشترک، تجربه‌های اجتماعی و الگوهای زیست روزمره را نیز دربرمی‌گیرد (Schutz, 1967).در همین راستا، «فضا» با گسترش بستر و افزوده‌شدن لایه‌هایی چون فعالیت، کاربری، تاریخ و روابط اجتماعی، شکل می‌گیرد. بااین‌حال، این گسترش همچنان در امتداد شناخت و توصیف محیط قرار دارد و به‌خودی‌خود به معنای تحقق مکان نیست.

اما مکان صرفا فضای دارای ویژگی‌های بیشتر نیست. «مکان» زمانی شکل می‌گیرد که انسان از حضور فیزیکی و شناخت محیط فراتر رفته و در نسبتی تجربه‌شده و معنادار با آن قرار گیرد؛ نسبتی که ادراک، حافظه، معنا و تعلق را در شکل‌گیری جهان زیسته دخیل می‌کند (Tuan, 1977; Malpas, 2018). از این منظر، مکان نه مجموعه‌ای از ویژگی‌های بیشتر فضا، بلکه کیفیتی نوپدید از رابطهٔ انسان و محیط است.

بر این اساس، سه سطح هرم را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

جا: مکان اولیهٔ تجربه و «اینجا بودن»؛ سطح نخست حضور بدن و موقعیت فیزیکی.

فضا: محیطی شامل لایه‌های اجتماعی، تاریخی، فرهنگی، عملکردی و فضایی.

مکان: تحقق جایگاه قرارگیری انسان؛ جایی که بدن و جهان تلاقی می‌کنند و محیط واجد معنا و تجربهٔ زیسته می‌شود.

این صورت‌بندی نشان می‌دهد که گذار از «جا» به «فضا» و از «فضا» به «مکان» از یک جنس نیست. در گذار نخست، ویژگی‌ها و روابط قابل‌شناسایی به بستر اولیه افزوده شده و دامنه عینیت گسترش می‌یابد؛ اما در گذار دوم، مسئلهٔ افزودن ویژگی دیگری به محیط نیست، بلکه تغییر در نحوهٔ نسبت انسان با آن است. ازاین‌رو، مکان را نمی‌توان مرحله‌ای بالاتر یا «فضای بیشتر» دانست. توآن و کیسی، مکان را برآمده از تجربه و متمایز از فضای انتزاعی می‌دانند، اما چارچوب حاضر این تمایز را با سیر تاریخی مفهوم عینیت و مفهوم خطای مقوله‌ای پیوند می‌دهد تا مبنای فلسفی روشن‌تری برای توضیح این گسست فراهم کند (Tuan, 1977; Casey, 1997). چارچوب پیشنهادی، با سه‌گانه اگنیو - location، locale، sense of place - نیز تفاوت دارد؛ زیرا در الگوی اگنیو مؤلفه‌های مکان در قالب لایه‌هایی متمایز صورت‌بندی می‌شوند، درحالی‌که در این مقاله، گذار فضا به مکان صرفاً افزودن لایه‌ای دیگر نیست، بلکه گسستی در نوع رابطه است (Agnew, 1987).

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-12]

[DOI: 10.22034/jcr.1.1.4.2.9.5]

برای مثال فرض می‌کنیم یک میدان شهری از نظر اگنیو ابتدا بعنوان یک location با مختصات و موقعیت مشخص شناخته شود. سپس به عنوان locale، کاربری‌ها، فعالیت‌های اجتماعی، روابط اقتصادی و تاریخی آن بررسی شود. اگر صرفاً این اطلاعات افزایش یابد، هنوز نمی‌توان گفت میدان به مکان تبدیل شده است. نتیجهٔ عملی چنین رویکردی معمولا فهرستی کامل‌تر از داده‌های مکانی، کاربری و حس تعلق است که می‌تواند حتی بدون تغییری در فرایند تصمیم گیری، صرفاً به سند برنامه‌ریزی افزوده شود. در مقابل، در چارچوب حاضر، زمانی می‌توان از مکان سخن گفت که این میدان در تجربهٔ زیستهٔ افراد، از طریق حضور، خاطره، ادراک و مواجهه، به بخشی معنادار از جهان آنان تبدیل شود. مواجهه‌محوری در این مقاله می‌پرسد که آیا فرایند بازآفرینی، ساکنان را از جایگاه اطلاع‌دهندگان داده حس تعلق به مشارکت‌کنندگانی فعال در تعیین سرنوشت کالبدی و کارکردی محله تبدیل کرده است یا نه؛ پرسشی که نتیجه‌اش نه توصیف دقیق‌تر سه لایه، بلکه تغییر در جایگاه ساکن در فرایند تصمیم‌گیری است. به همین دلیل، دو چارچوب می‌توانند به مجموعه داده‌ای مشابه برسند، اما توصیه‌های عملی متفاوتی از آن استخراج کنند.

بااین‌حال، هرم نباید مرزبندی قطعی واقعیت تجربه‌شده تلقی شود؛ مرز جا و فضا در عمل سیال است و گذار فضا به مکان نیز، با وجود تفاوت نظری، الزاماً در تجربهٔ واقعی به‌صورت لحظه‌ای و قاطع رخ نمی‌دهد. بنابراین، هرم «جا-فضا-مکان» نه سلسله‌مراتبی از «کمتر به بیشتر»، بلکه تمایزی میان دو نوع تغییر است: گسترش تدریجی عینیت از جا به فضا و تغییر رابطه‌ای از فضا به مکان که از طریق مواجهه رخ می‌دهد. این تمایز، مبنای بررسی پیامدهای تقلیل مکان به عینیت در عمل معماری و شهرسازی خواهد بود.

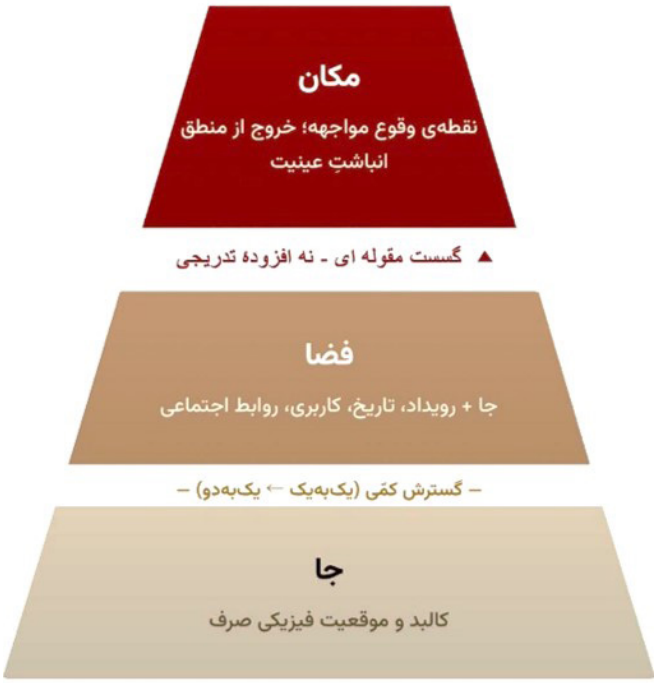

تصویر ۲. هرم پیشنهادی جا-فضا-مکان؛ سه سطح نسبت انسان و محیط. مأخذ: نگارنده.

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-12]
[DOI: 10.22034/jcr.1.1.4.2.9.5]

• تبعات عملی تقلیل مکان به عینیت؛ خطاهای رایج در معماری و شهرسازی

پژوهش‌های معاصر در معماری نشان می‌دهند که تجربهٔ معماری، زمانی به ادراکی معنادار تبدیل می‌شود که انسان با تمام وجود و از طریق بدن خود در محیط حضور یابد؛ تجربه‌ای که در آن ابعاد عاطفی، حسی، حرکتی و شناختی به‌طور هم‌زمان فعال می‌شوند (Andersen, 2024; Canetti Yaffe & Langenthal, 2025). اگر مکان صرفاً از دریچه عینیت، تفسیر شود، این تقلیل در عمل معماری و شهرسازی به الگوهای مشخصی منجر می‌شود. دو نمونه از این الگوها، «خطای فضامحوری» در برنامه‌ریزی و «خطای تاریخی‌گرایی» در مرمت و بازآفرینی است.

ضعف اساسی این الگوها این است که محیط را به‌عنوان یک ساختار بیرونی بررسی می‌کنند، اما نگاه مکان‌محور، محیط را به‌عنوان پدیده‌ای عینی-ذهنی در نظر می‌گیرد که در تعامل میان انسان و جهان شکل می‌گیرد.

نمونه آمایش سرزمین در ایران نشان می‌دهد که اسناد برنامه‌ریزی عمدتاً بر شاخص‌هایی مانند جمعیت، منابع طبیعی، ظرفیت اقتصادی و پهنه‌بندی زیست‌محیطی استوارند، بی‌آنکه سازوکاری مؤثر برای ورود تجربهٔ زیستهٔ ساکنان به فرایند تصمیم‌گیری داشته باشند. ازاین‌رو، مسئله صرفاً کمبود داده نیست، بلکه باقی‌ماندن در سطح «فضا» و انتخاب نادرست شیوهٔ ورود به مسئلهٔ مکان است. اگر مواجهه مبنای این اسناد قرار می‌گرفت، تصمیم-های آمایشی احتمالاً نه از شاخص‌های جمعیتی و اقتصادی به تنهایی، بلکه از تلاقی این شاخص‌ها با تجربهٔ روزمرهٔ ساکنان از سرزمین آغاز می‌شدند؛ تفاوتی که می‌توانست اولویت‌بندی پهنه‌ها را نیز دگرگون کند.

در مقابل، خطای تاریخی‌گرایی، که به وفور در رویکردهای افراطی حفاظتی و مرمتی دیده می‌شود، زمانی رخ می‌دهد که تاریخ و میراث به معیار اصلی تصمیم‌گیری تبدیل شوند و زندگی جاری و نیازهای متغیر ساکنان به حاشیه رانده شوند. نمونه ونیز نشان می‌دهد که حتی حفظ دقیق کالبد تاریخی نمی‌تواند به‌تنهایی از بی‌مکان‌شدن جلوگیری کند؛ کاهش جمعیت ساکن و غلبه گردشگری و اقامتگاه‌های موقت، در کنار حفظ میراث کالبدی، تداوم زندگی روزمره را تضعیف کرده است (UNESCO World Heritage Committee, 2021). در اینجا مواجهه‌محوری می‌توانست، به جای تمرکز صرف بر حفظ کالبد تاریخی، نوع زندگی و رابطه‌ای که با محیط وجود دارد را نیز در اولویت قرار دهد تا تداوم زندگی روزمرهٔ ساکنان تضمین شود.

در یزد نیز تبدیل تدریجی برخی بافت‌های تاریخی به هتل و اقامتگاه گردشگری، در کنار کمک به حفظ کالبد، به کمرنگ‌شدن زندگی واقعی ساکنان انجامیده است. مواجهه‌محوری در این مورد می‌توانست به معنای تداوم رابطهٔ میان ساکنان، فعالیت‌های روزمره و بافت تاریخی باشد تا بتواند امکان ادامه حضور و زندگی را نیز پشتیبانی کند.

نمونه دیگری را می‌توان در محلهٔ اودلاجان در بافت تاریخی تهران مشاهده کرد؛ جایی که بخشی از طرح‌های بازآفرینی بر حفظ بافت و میراث تاریخی و مرمت کالبدی متمرکز بوده، اما مشارکت مستمر ساکنان کنونی در تصمیم‌گیری و تعیین کاربری‌های جدید کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در نتیجه، خطر آن وجود دارد که محله از مکانی برای زیستن به فضایی برای بازدید و مستندسازی تبدیل شود. در چارچوب مواجهه‌محور، تعیین کاربری-های جدید می‌بایست از دل مذاکرهٔ مستمر با ساکنان کنونی شکل می‌گرفت، نه پس از تثبیت طرح مرمت، بعنوان مرحله‌ای تشریفاتی. این نمونه در کنار ونیز و یزد نشان می‌دهد که موفقیت بازآفرینی صرفاً میزان حفظ

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-12]
[DOI: 10.22034/jcr.1.1.4.2.9.5]

عناصر تاریخی نیست، بلکه توانایی آن در تداوم رابطهٔ زنده میان انسان و محیط است. در مجموع، خطای فضامحوری و تاریخی‌گرایی دو صورت متفاوت از یک مسئله واحدند که نشان می‌دهند، گذار از فضا به مکان نه با افزودن داده‌های بیشتر، بلکه با واردشدن به رابطه‌ای مواجهه‌ای با محیط امکان‌پذیر است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این مقاله با این پرسش آغاز شد که چرا گسترش شناخت عینی از فضا، حتی با افزودن تاریخ، کاربری، رویداد و ابعاد اجتماعی، الزاماً به شکل‌گیری مکان نمی‌انجامد. بررسی انتقادی مفهوم عینیت نشان داد که مسئله نه کمبود داده، بلکه تفاوت در نوع نسبت انسان با محیط است؛ زیرا شناخت عینی، حتی در صورت بسط‌یافتن، به‌تنهایی نمی‌تواند کیفیت تجربهٔ زیسته و رابطهٔ انسان با محیط را توضیح دهد.

بر این اساس، «مواجهه» به‌عنوان مفهومی از سنخ رابطه مطرح شد؛ لحظه‌ای که انسان از موضع شناخت فاصله‌مند خارج شده و در نسبتی حضورمند و زیسته با محیط قرار می‌گیرد. از این منظر، گذار از فضا به مکان نه افزایش کمّی ویژگی‌های عینی، بلکه تغییر در نوع رابطهٔ انسان و محیط است. بر همین اساس، هرم «جا-فضا-مکان»، بعنوان ابزاری تحلیلی برای تمایز میان گسترش عینیت و گسست رابطه‌ایِ مواجهه پیشنهاد شد. در ادامه نیز جهت ارائهٔ نمونه‌ای از خطاهای رایج نادیده گرفتن این گسست، دو خطای فضامحوری و تاریخی‌گرایی مورد بررسی قرار گرفت و نشان داد که هر دو، با وجود تفاوت ظاهری، در تقلیل مکان به آنچه قابل مشاهده، ثبت و اثبات است، مشترک‌اند.

بنابراین، راهکار اساسی عبور از این تقلیل، ادراک فضا و شناخت روابط شکل‌دهندهٔ آن است؛ یعنی فهم محیط نه صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از ویژگی‌های قابل‌اندازه‌گیری، بلکه به‌مثابه شبکه‌ای از روابط میان انسان، محیط، فعالیت، خاطره، معنا و زندگی روزمره. در این رویکرد، مشارکت ساکنان نیز صرفاً منبع تولید داده نیست، بلکه بخشی از فرایند ادراک، شناخت و شکل‌گیری مکان است.

در نهایت، مکان نه حاصل انباشت ویژگی‌های عینی، بلکه حاصل تغییر در نسبت انسان و محیط و شکل‌گیری مواجهه است. بر این اساس، برنامه‌ریزی، طراحی، مرمت و بازآفرینی زمانی می‌توانند مکان‌محور شوند که در کنار داده‌های عینی، ادراک فضا، شناخت روابط و تداوم زندگی جاری را نیز در فرایند تصمیم‌گیری وارد کنند. چنین برداشتی می‌تواند به عنوان نقطهٔ عزیمتی مفهومی، مسیر را برای پژوهش‌های آینده بگشاید تا مفاهیم مواجهه، ادراک فضا و شناخت روابط را به روش‌ها و شاخص‌های عملیاتی در برنامه‌ریزی، طراحی و مرمت مکان‌محور بدل کند.

منابع

- Agnew, J. A. (1987). *Place and Politics: The Geographical Mediation of State and Society*. Allen & Unwin.
- Andersen, N. B. (2024). New phenomenology in architecture: Embodied environmental communication for meaningful situations. *Architectural Research Quarterly, 27*(4), 325–336. https://doi.org/10.1017/S1359135524000083
- Başaran, A. (2024). *Avicenna on place: A phenomenological approach*. Temaşa Erciyes Üniversitesi Felsefe Bölümü Dergisi. https://doi.org/10.55256/temasa.1467117
- Böhme, G. (2017). *The Aesthetics of Atmospheres* (J.-P. Thibaud, Ed.). Routledge.
- Brentano, F. (1995). *Psychology from an empirical standpoint* (A. C. Rancurello, D. B. Terrell, & L. L. McAlister, Trans.). Routledge. (Original work published 1874)
- Canetti Yaffe, Y., & Langenthal, E. (2025). Depth and Embodiment Being Present in Architectural Space as an Experience of Meaning. *Philosophies, 10*(2), 33. https://doi.org/10.3390/philosophies10020033
- Casey, E. S. (1997). *The Fate of Place: A Philosophical History*. University of California Press.
- Descartes, R. (1996). *Meditations on First Philosophy* (J. Cottingham, Trans.). Cambridge University Press. (Original work

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-12]

[DOI: 10.22034/jcr.1.1.4.2.9.5]

published 1641)
- Gallagher, S. (2023). *Embodied and enactive approaches to cognition*. Cmbrige university press. https://doi.org/10.1017/9781009209793
- Heidegger, M. (1962). *Being and time* (J. Macquarrie & E. Robinson, Trans.). Harper & Row. (Original work published 1927)
- Husserl, E. (1931). *Ideas: General introduction to pure phenomenology* (W. R. Boyce Gibson, Trans.). George Allen & Unwin. (Original work published 1913)
- Kant, I. (1998). *Critique of Pure Reason* (P. Guyer & A. W. Wood, Trans.). Cambridge University Press. (Original work published 1781)
- Lefebvre, H. (1991). *The production of space* (D. Nicholson-Smith, Trans.). Blackwell.
- Levinas, E. (1969). *Totality and infinity: An essay on exteriority* (A. Lingis, Trans.). Duquesne University Press.
- Locke, J. (1975). *An essay concerning human understanding* (P. H. Nidditch, Ed.). Oxford University Press. (Original work published 1690)
- Malpas, J. (2018). *Place and experience: A philosophical topography* (Updated ed.). Routledge.
- Meinong, A. (1960). On the theory of objects. In R. M. Chisholm (Ed.), *Realism and the background of phenomenology* (I. Levi., D. B. Terrell., & R. M. Chisholm, Trans., pp. 76–117). Free Press. (Original work published 1904)
- Merleau-Ponty, M. (1962). *Phenomenology of perception* (C. Smith, Trans.). Routledge & Kegan Paul. (Original work published 1945)
- Relph, E. (2023). *Place and Placelessness* (50th anniversary ed.). Sage. (Original work published 1976)
- Ryle, G. (1949). *The Concept of Mind*. University of Chicago Press.
- Schutz, A. (1967). *The phenomenology of the social world* (G. Walsh & F. Lehnert, Trans.). Northwestern University Press.
- Searle, J. R. (2010). *Making the Social World: The Structure of Human Civilization*. Oxford University Press.
- Tuan, Y.-F. (1977). *Space and place: The perspective of experience*. University of Minnesota Press.
- UNESCO World Heritage Committee. (2021). *State of Conservation Report: Venice and its Lagoon*. UNESCO.
Waldenfels, B. (2022). Phenomenology of the alien: Basic concepts. Northwestern University Press.

[Downloaded from jcr-sj.com on 2026-11-12]

[DOI: 10.22034/jcr.1.1.4.2.9.5]

COPYRIGHTS
Copyright for this article is retained bye the authors with publication rights granted to Journal of Critical Reviews (JCR); The Iranian Journal of Critical Studies in Place. This is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (https://creativecommons.org/version4/)